

حقیقت: مطلق یا زنده و دگرگون شونده؟

اشکان فیاض بخش

شماره ۹ نشریه انکار



## حقیقت: مطلق یا زنده و دگرگون شونده؟

اشکان فیاض بخش

شماره نهم نشریه انکار

بگذار هر انسانی بگوید آن چه را حقیقت می‌انگارد و بگذار حقیقت، خود، خدا را حمد خواند!

گوت هولد افرایم لسینگ (۱۷۸۱-۱۷۲۹)

به نظر می‌رسد در فضای سیاسی امروز ایران، یافتن «شر» و رسوایی آن به مسئله‌ای رایج و محوری در ایده‌های بسیاری از کنش‌گران تبدیل شده است. آنچه که در این گفتارها و ایده‌ها بیش از همه به چشم می‌خورد، تلاش برای تعیین امر درست در مقابل نادرست یا شر است. اندیشیدن، یافتن حقیقت، تعیین بخشی به آن در قالب امر درست و در چارچوب رفتارهای انسانی، داوری و تعیین کنش بر علیه شر؛ به نظر می‌رسد این خلاصه‌ای باشد از ایده‌ای تجویزی، دائر بر مدار حقیقت یا ستیز با شر. بگذارید همین جا کمی درنگ کنیم و بپرسیم: آیا یافتن حقیقت غایت اندیشیدن است؟ آیا حقیقت همان امر درست است؟ آیا امر درست همان امر خیر است؟ آیا اساساً یافتن حقیقت مسئله‌ی سیاست است؟ چه تفاوتی میان مالکیت حقیقت، بر حق بودن و حق داشتن وجود دارد؟

در این متن تلاش می‌کنم به قدر وسع خویش به روشن شدن ابهامات مذکور بکوشم. همچنین از دریافت نقدها و نظرات در قبال آن و شکل‌گیری گفت‌وگویی انتقادی استقبال می‌کنم.

## حقیقت و امر سیاسی

«شما اذعان کردید که جنایت انجام شده علیه مردم یهود در دوران جنگ، بزرگ‌ترین جنایت در تاریخ ثبت‌شده‌ی بشر است، و به نقش خود در این جنایت هم اعتراف کردید. اما گفتید که هیچ‌گاه از سر انگیزه‌های پست عمل نکردید، هرگز تمایل به کشتن هیچ انسانی نداشتید، هرگز از یهودیان متنفر نبودید و...»

این بخشی از فرازهای پایانی کتاب آیشمن در اورشلیم نوشته هانا آرنت است که به مکالمه قضات با آیشمن در دادگاه اشاره دارد. آرنت در توصیف آیشمن، از او نه سیمای شرور یک هیولا بلکه انسانی معمولی را تصویر می‌کند و برای توجیه این پارادوکس ظاهری، به ارتباط میان بی‌فکری و مسئله شر می‌پردازد. او سعی می‌کند آنگونه که خود اذعان دارد، بفهمد که «آیا فعالیت تفکر بما هو تفکر، یعنی عادت بررسی هر آنچه پیش می‌آید یا جلب توجه می‌کند، قطع نظر از نتایج و محتوای خاص آن، می‌تواند در زمره شرایطی باشد که موجب می‌شوند انسان‌ها از بدکاری بپرهیزند یا حتی عملاً آنها را در برابر بدکاری شرطی می‌کنند؟»

سعی آرنت در تاکید او بر نفس اندیشیدن، به نظر ریشه در تلاش او دارد برای عمومیت بخشیدن به فعل تفکر در مقابل «دانش» که در چنبره نخبگان است. از نظر او دلیل کارایی تفکر در بازداری عموم انسان‌ها از کردار شر، باید همین باشد. پیش‌تر کانت تمایز اساسی میان اندیشیدن و دانش را با تمایز میان عقل و قوه فاهمه نشان داد. قوه فاهمه در پی دانش و واقعیات تحقیقی است اما تفکر در جستجوی معناست و از این حیث همواره فراسوی دانش، در پی در انداختن پرسش‌هایی است که پاسخ روشن علمی یا ایدئولوژیک ندارند؛ «برای کانت، فلسفه‌ورزی یا

اندیشه‌ورزی عقل، که از مرزهای آن چه می‌توان دانست و حدود شناخت آدمی فراتر می‌رود، «نیاز» عمومی انسانی است، نیاز عقل به مثابه‌ی قوه‌ی انسانی عده‌ای قلیل را در برابر جمعی کثیر قرار نمی‌دهد.<sup>۱</sup>

تفکر از نظر آرنست درست در نقطه‌ی مقابل ایدئولوژی قرار می‌گیرد. از این رو در حیات ذهن به نقل از هایدگر می‌نویسد: «تفکر، به مانند علوم مایه‌ی شناخت نمی‌شود. تفکر، حکمت عملی قابل استفاده پدید نمی‌آورد. تفکر معماهای عالم را حل نمی‌کند. تفکر مستقیماً قدرت عمل به ما نمی‌بخشد.»

این تأکید بر ذات اندیشیدن دلیل ساده‌ای دارد؛ «هر حقیقتی که حاصل اندیشه‌ای است، ضرورتاً حرکت آن اندیشه را متوقف می‌کند.»<sup>۲</sup> از این رو نفس برانگیخته شدن انسان به تفکر مستقل، فارغ از آنکه در جست‌وجوی حقیقت باشد، اهمیت دارد. بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که از نظر آرنست اساساً مسئله تفکر یافتن حقیقت نیست. آن‌چنان که خود او حکایت تفکر را همچون «حکایت پنلوپه و کفن اودیسه»<sup>۳</sup> می‌داند؛ که هر صبح آنچه را که شب قبل بافته، پنبه می‌کند.

اندیشیدن در نظر او همانند همین تکرار هر روزه و هر گردش زمین به دور خورشید و بافتن و پنبه کردن مدام است. البته نه تکراری پوچ و بیهوده، بلکه در جست‌جوی معنا. (آرنست در درس گفتارهای فلسفه سیاسی کانت بر اصالت فلسفه سیاسی بر فلسفه نظرورزان‌های که قرن‌ها پرسش‌های بی‌پاسخی همچون چیستی جهان به پیش کشید، تأکید دارد. همچنین در وضع بشر، از همین منظر به نقد جدی معرفت‌شناسی افلاطونی، سنت و حتی عصر مدرن می‌پردازد.)

مرز میان تفکر و حقیقت در جای دیگری نیز اهمیت خود را بروز می‌دهد. آنجا که آزادی، که امر ذاتی انسان اندیشنده است با دانش به معنای یک حقیقت منطقی و پذیرفته شده، به یوغ بندگی گرفته شود؛ «اگر ما مالک حقیقت باشیم، دیگر نمی‌توانیم آزاد باشیم.»<sup>۴</sup> چرا که از نظر او غایت اندیشه و عمل سیاسی، آزادی و نه حقیقت است.

آرنست در نقد حقیقت، همین‌جا متوقف نمی‌شود. در نظر او حقیقت سلطه‌جوست، هم‌نوایی می‌طلبد، خطا را نمی‌پذیرد و این همه در رد فهم او از آزادی است چرا که آزادی متضمن امکان خطاست. او از این هم پیش‌تر می‌رود و حقایق مطلق علمی، مذهبی و فلسفی را در تضاد با شروط آزادی یعنی تکثر و تنوع می‌داند. این حقایق غالباً در انزوا شکل می‌گیرند؛ در مذهب امکانی برای تضارب آرا درباره آنچه که حقیقت الهی است وجود ندارد. فلسفه‌ورزی تک‌ساحتی که به صورت تک‌ذهنی و در غار افلاطونی زیست می‌کند نیز به همین سان انزواجویانه است و از آنجایی که فرآیند جست‌جوی حقیقت فرآیندی غیر عمومی است، با سیاست که عرصه تکثر، تنوع و آزادی است و در عرصه عمومی پدیدار می‌شود، نسبتی ندارد و حتی ضد سیاسی است: «عقل انسان هم مانند خود

او وقتی تنها بماند کم‌رو و محتاط است و به همان نسبت که با شمار بیشتری از مردم پیوند بیابد، محکم‌تر و مطمئن‌تر می‌شود.»<sup>۵</sup>

قدرت گفت‌وگو در شکست قداست حقیقت آنجا روشن‌تر می‌شود که می‌بینیم حقیقت به محض آنکه به زبان در می‌آید به دیدگاهی در میان دیدگاه‌ها تبدیل می‌شود که می‌توان با آن در پیچید، از نو صورت‌بندی کرد و با دیگران در میان گذاشت. آرت برای دیدگاه و عقیده در برابر حقیقت اعتباری اساسی قائل است: «پارمندیس و سپس افلاطون سنگین‌ترین ضربه‌ها را به شهرت و اعتبار عقیده وارد کردند به طوری که از آن روزگار تا کنون عقیده ضد حقیقت تلقی شده است.»<sup>۶</sup>

بدین ترتیب، بنظر می‌رسد آنگونه که لسینگ معتقد بود، حقیقت تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که با گفت‌وگو انسانی شود، آن‌هم نه گفت‌وگویی درباره امور عادی و روزمره، بلکه گفت‌وگویی در میان انسان‌ها با صداهای گوناگون، درست درباره آنچه که حقیقت پنداشته می‌شود. این حقیقت با «فروتنی» همراه است و آنگونه که کافکا معتقد بود، «زنده است و در نتیجه، چهره‌ای زنده و دگرگون‌شونده دارد». این حقیقت نمی‌تواند تضادی هم با دریافت آرت از سیاست داشته باشد. آن‌چنان که خود او معتقد است «هر حقیقتی بیرون از ساحت این گفتگوها، فارغ از آنکه به آدمیان خیر برساند یا شر، غیر انسانی است... به سبب آنکه ممکن است بدانجا بی‌انجامد که همه آدمیان ناگهان با دیدگاهی واحد یا یکدیگر متحد شوند و از میان دیدگاه‌های گوناگون، دیدگاه واحدی سر برآرد، چنانکه گویی نه همه انسان‌ها در تکرار بی‌کرانشان که انسانی واحد، به مثابه نوع و نمون‌های برتر، می‌بایست بر روی زمین سکونت کند.»<sup>۷</sup>

## مفهوم حق و سیر تطور آن

پیش از این به نسبت میان حقیقت و سیاست و اینکه تصور مالکیت بر حقیقت چگونه می‌تواند علیه امر سیاسی برخیزد، پرداخته شد. اکنون به اعتبار بحث از روند تطور گفتمان‌های حق‌مدار، به بخش دیگری از پرسش‌های نخستین پرداخته می‌شود که اساساً چه رابطه‌ای میان حق، امر درست و امر خیر وجود دارد. چرا که چنان‌چه در مقدمه یادداشت گفته شد، تعیین‌بخشی به حقیقت مطلوب در قالب امر درست، موجب داوری‌ها و کنش‌های تنش‌زایی میان نیروهای سیاسی موجود شده است.

به موازات ایده‌های فلسفی راجع به حقیقت، که پیش‌تر مورد اشاره واقع شدند، مذاهب یکی از عوامل اساسی برساننده گفتمان‌هایی حول دوگانه حق-باطل می‌باشند. در آیین‌ها و یا کتب مقدس تقریباً تمامی مذاهب می‌توان نمونه‌های بسیاری از تلاش برای ارائه تعاریفی از حقیقت و انسان حق‌مدار در برابر انسان خاطی یافت. اساساً یکی

از مهم‌ترین داعیه‌های مذهب همین نشان دادن راه حق از باطل است. تا پیش از رنسانس و رواج عقلانیت سکولار، احتمالاً رایج‌ترین گفتمان‌ها در تمامی جوامع، آن‌هایی بودند که تکلیف حقیقت را یکسره مشخص کرده و با تعاریف پیشاپیش معین، تنها دستگاه فکری و عملی زندگی جوامع بشری را ترسیم می‌کردند.

احتمالاً امروزه کم‌تر با انسان‌هایی مواجه می‌شویم که ادعای مالکیت حقیقت داشته باشند، در عوض بسیاری کسانی که مدعی‌اند حق با آن‌هاست و بر حق‌اند. گزاره نخست بیشتر معطوف به پرسش از حقیقت در حوزه فلسفه و مذهب است و گزاره دوم بیشتر از سبک اندیشه معطوف به علم مایه می‌گیرد. هرچند که دانشمندان علوم تجربی مادام که با علم سروکار دارند، به خوبی از مطلق نبودن حقایق علمی آگاه‌اند و با پژوهش‌های مدام به بازنگری آن‌ها می‌پردازند. اما این از شیفتگی انسان نسبت به «بر حق بودن» نمی‌کاهد.

پیش از رنسانس تلقی و مابه‌ازای حق، همان درست بود. بدین معنا که امر حق و امر درست معادل و برابر یکدیگر در نظر گرفته می‌شدند و تنها تلقی از حق، با فعل ربطی بودن و در مفهوم «بر حق بودن» معنا می‌یافت. حال آنکه امروزه، بر مبنای عقلانیت سکولار، مفهوم «حق بودن» از مفهوم «حق داشتن» متمایز گشته و امر درست و امر خطا هر دو در حوزه حق، که معادل «حق داشتن» است، قرار می‌گیرند. این نکته ضمن توجه به تمایز میان حق با امر خوب یا خیر، که در حوزه اخلاق قرار دارد، اهمیت می‌یابد؛ چراکه تفکیک میان همین دو مفهوم، یکی از محوری‌ترین مبانی حقوق مدرن است که ایده «حق بر خطا بودن» را پایه‌گذاری می‌کند:

«شاید مهم‌ترین نکته در تاریخ پیدایش مفهوم و پدیده حق، تفکیکی باشد که میان دو مفهوم «حق بودن» و «حق داشتن» پدیدار گشته است. حق به معنای اول که در مقابل «باطل» قرار می‌گیرد، همیشه در عرصه فکر به ویژه فکر سیاسی و اخلاقی حضور داشته است. اما حق به معنای دوم، که می‌تواند در مقابل تکلیف قرار بگیرد، محصول فکر جدیدی است که در پی کوشش‌های نظری و عملی آزادی‌خواهانه و برابری‌خواهانه انسان در دوران مدرن تولد یافته است.»

این ایده به نوعی بنیادین با مفهوم اخلاقی رواداری و تسامح در ارتباط است و از سویی هم نظام‌های اخلاقی نسبیست‌گرا و پست‌مدرن بر همین شاکله، با رد مفهوم «حق بودن» و امر مطلق، بنا شده‌اند. بدین ترتیب در دوران مدرن با تمایز میان امر خیر از حق و تعیین شمولیت عام برای حق که در بردارنده هر دو امر درست و خطاست، به نوعی تلاش شده است تا از آزادی‌اندیشه و اختیار عمل انسان در برابر تحمیل یک نظام ارزشی خیر به وسیله یک دستگاه تمامیت‌خواه، محافظت شود و مفاهیم متاخری چون «آزادی از ترس» نیز حکایت از همین اصول دارند.

بنابراین به نظر می‌رسد در ارائه ایده‌های سیاسی برای کنش‌گری دائر بر مدار حقیقت در دستگاه دوگانه خیر-شر، نیاز به ظرافت بیشتری است تا مفاهیم از چهارچوب گفتمانی خود خارج نشده و همچنین بدل به ایدئولوژی نشوند.

چراکه برخلاف آنچه در این ایده‌ها به صورت عمومی رواج یافته، به زعم نگارنده یافتن حقیقت را نمی‌توان غایت اندیشیدن دانست و اساساً حقیقت هم امر مطلق یا یکتایی نیست، مگر در نظام‌های ارزشی و اخلاقی که این تمایز با امر سیاسی حائز اهمیت است. چرا که سیاست عرصه ظهور و بروز ایده‌ها و گفتگو میان انسان‌هاست در حالی که یک نظام ارزشی حقیقت‌مدار، راه بر گفتگو می‌بندد. درست به همین دلیل هم قضاوت از مهم‌ترین کارویژه‌های یک نظام اخلاقی مدرن است که از این حیث تفکیک میان امر سیاسی با امر قضایی اهمیت می‌یابد. در این متن تلاش بر این نیست که نقش نگرش اخلاقی در سیاست کمرنگ و یا ضرورت پابندی به حقیقت، آنجا که به معنای خروج از چنبره «دروغ» و «تظاهر»، در مبارزه با سازوکارهای برساننده وضعیت و ایستادن در برابر جنایت است، انکار شود؛ بلکه تلاش می‌شود بر تمایز میان حقیقت، آنجا که در مقابل دروغ و جنایت قرار می‌گیرد، و حقیقت، آنجا که به مثابه ایده، غایت یک اندیشه است، تاکید شود. از این رو کاربرت چنین ایده‌هایی در عرصه عمومی نیازمند تدقیق هرچه بیشتر مفاهیم و جدل‌های فکری بیشتری است تا مانند تجربیات عدیده تاریخی‌مان، ایده‌ها در مسلخ دوقطبی‌ها قربانی نشوند. همانگونه که آرنست معتقد بود: «تا زمانی که معتقدیم در حیطه سیاسی سروکارمان با غایات و وسائل است، قادر نخواهیم بود هیچ‌کس را از به کار بردن هر وسیله‌ای برای رسیدن به غایاتی که تصدیق شده‌اند بازداریم.»<sup>۹</sup>

---

## پانوشت‌ها:

۱- ادرس‌گفتارهای فلسفه سیاسی کانت: از نقد فلسفی به نقد سیاسی، هانا آرنست، ترجمه مهدی خلجی - از دید کانت اگر خط فاصلی میان عده‌ای قلیل و جمعی کثیر وجود داشته باشد بیشتر در اخلاق است. در اینجا تمایز میان امر اخلاقی با عمل یا اندیشه سیاسی اهمیت می‌یابد.

۲- انسان‌ها در عصر ظلمت، هانا آرنست، ترجمه مهدی خلجی

۳- حیات ذهن، هانا آرنست، ترجمه مسعود علیا

۴- انسان‌ها در عصر ظلمت

۵- انقلاب، هانا آرنست، ترجمه عزت‌الله فولادوند

۶- همان

۷- انسان‌ها در عصر ظلمت

۸- مفهوم حق: درآمدی تاریخی، مارتین پی. گلدینگ، ترجمه محمد راسخ

۹- وضع بشر، هانا آرنه، ترجمه مسعود علیا